

به نام خدا

متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن

این روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است، و علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار» ذکر نموده است؛ و چون دستورالعمل جامعی است که از ناحیه آن امام همام نقل شده است، ما در اینجا عین الفاظ و عبارات روایت و به دنبال آن ترجمه‌اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نمائیم تا محبتین و عاشقین سلوک إلى الله از آن بهره مند گردند:

۱۷ - أَقُولُ: وَبَدْتُ بِفِطْرَةِ شَيْفَانِ الْبَهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُؤْمَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ فِطْرِ الشَّيْخِ أَمَمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رِجْمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ؛ وَ كَانَ شَيْفَانًا كَبِيرًا قَدْ آتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ أَتَلَّفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ بَعَثَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ أَتَلَّفْتُ إِلَيْهِ، وَ أَهْبَيْتُ أَنْ أَهْمُدَ عَنْهُ كَمَا أَهَدْتُ عَنْ مَالِكٍ.

- می‌گویم: من به خط شیخ ما: بهاء الدین عاملی قدس الله روحه چیزی را بدین عبارت یافتیم: «شیخ شمس الدین محمد بن مکی (شهید اول) گفت: من نقل میکنم از خط شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.»

او گفت: «حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفتم و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوریکه از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.»

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَ مَعَ ذَلِكَ لِي أَوْزَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي وَ هَذَا عَنْ مَالِكٍ وَ أَتَلَّفُ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتُ تَمْتَلِفُ إِلَيْهِ.

پس روزی آنحضرت به من گفت: «من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتشان حکومت خلیفه عباسی مرا مورد نظر و تحت مراقبت دارند.) و علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُوراد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وردم و ذکرم باز مدار! و علومت را که میخواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفتم و آمد داشتی.»

فَاعْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَ فَرَمْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ فَيُرَا لَمَا رَجَرَنِي عَنْ الْإِتْلَافِ إِلَيْهِ وَ الْأَمْدِ عَنْهُ.

فَدَفَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْعَدْرِ إِلَى الرَّؤُفَةِ وَ صَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَ

قُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَ تَرُقِنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: «اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرس می‌نمود، هر آینه مرا از رفتن و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی‌کرد.»

پس داخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله شدم و بر آنحضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو میخواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرماني، و از علمش به مقداری روزی من نمایی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!

وَ رَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمًا وَ لَمْ أَتَلَّفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أُشْرِبَ قَلْبِي مِنْ مُبِّ جَعْفَرٍ.

فَمَا فَرَّجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الْمَلَكَةِ الْمُكْتَوِبَةِ، مَتَى عَيْلَ صَبْرِي.

فَلَمَّا صَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَتَرَدَّدْتُ وَ قَمَدْتُ مِعْفَرًا، وَ كَانَ بَعْدَ مَا مَلَّيْتُ الْعَمْرُ.

و با حال اندوه و غصه به خانهاام باز گشتم؛ و بجهت آنکه دلم از محبت جعفر ملامال و سرشار گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت بجای می آوردم) تا به جائیکه صبرم تمام شد. در اینحال که سینهام گرفته بود و حوصله‌ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.»

فَلَمَّا مَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَمَرَجَّ فَادِيَهُ لِي فَقَالَ: مَا مَأْمُوتُكَ؟

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَمَلَّسْتُ بِمَدَائِءِ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ فَرَجَ فَادِيَهُ فَقَالَ: ادْفُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَدَمَلْتُ وَ

سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَ قَالَ: اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

«پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در اینحال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محل نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در اینحال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت پیامرزد!»

فَمَلَّسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَ قَالَ: أَبُو مَنْ؟

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: تَبَّتْ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ وَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسْأَلَتُكَ؟

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَ التَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: «کنیهات چیست؟!» گفتم: «أبو عبدالله (پدر بنده خدا)!»

حضرت گفتند: «خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موقف بدارد ای أبو عبدالله! حاجت چیست؟!» من در این لحظه با خود گفتم: «اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هرآینه بسیار است.»

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسْأَلَتُكَ؟

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُخْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يُرْزِقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَ أُرِيهِ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى أَمَا بِنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يُقَعُّ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ

الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ مَقْبِلَةَ الْحُبُودِيَّةِ، وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَ اسْتَنْفِهِمِ اللَّهَ يُمْهِمُكَ!

«سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه میخواهی؟!»

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای آبا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع میشود. پس اگر علم میخواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بی‌رسی و استغفام نمایی تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.»

قُلْتُ: يَا شَرِيفًا، فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَقْبِلَةُ الْحُبُودِيَّةِ؟

قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا هَوَّاهُ اللَّهُ مِثْلًا، لِإِنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِثْلٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ مِثْثَ أَمْرِهِمْ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ مِثْلُهُ اسْتَعَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ. فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا هَوَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِثْلًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ إِذَا هَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدْبِرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا اسْتَعَالَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرْيَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَهَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ الْإِلْسُ، وَ الْفَلَقُ. وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَدُّرًا وَ تَفَاهُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بِاطِلَالٍ.

فَهَذَا أَوَّلُ دَرَكَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

تِلْكَ الدُّارُ الْاَلَا فِرَةٌ نَفَعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

«گفتم: ای شریف! فرمود: «بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله)!»

گفتم: «ای آبا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟»

گفت: «سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.»

«بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدیریت بسیار، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال فرصتی برای خودنمایی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.»

«پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی‌بادارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردند؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریه و مباحات با مردم نمی‌روند؛ و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزت و علو درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.»

«و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

((آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.))

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي!

قَالَ: أَوْصِيكَ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ اللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُؤَفِّكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْإِيَّاتِ وَ التَّهَانُونَ بِهَا!

قَالَ عَنُوانٌ: فَفَرَعْتُ قَلْبِي لَهُ.

«گفتم: ای آبا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به سه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها در باره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسیار، و مبادا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.»

فَقَالَ: أَمَّا الْإِيَّاتُ فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاتُكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْمَمَاقَةَ وَ الْبَلَاءَ؛ وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا

أَكَلْتَ فَكُلْ مَلَأًا وَ سَمًّا اللَّهُ وَ اذْكُرْ مَدِيحَةَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ:

مَا مَلَآءُمُوعَاءُ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَابُدَّ فَكُلْتُ لَطْعَامِهِ وَ ثَلْتُ لَشْرَابِهِ وَ ثَلْتُ لِنَفْسِهِ.

«پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب (و تربیت) نفس است آنکه: مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی میکند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود:

هیچوقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر بقدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعمش بگذارد، و ثلث آنرا برای آبش، و ثلث آنرا برای نفسش.»

وَ أَمَّا اللّٰهُوَ فِی الْمِلْمِ؛ فَمَنْ قَالَ لَكَ؛ إِنْ قُلْتَ وَ أَمِدَّةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ؛ إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَ أَمِدَّةً!

وَ مَنْ سَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ؛ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلِ اللّٰهَ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ؛ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللّٰهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.

وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْفَنَى فَعِدَّهُ بِالنَّمِيمَةِ وَ الرَّعَاءِ.

«و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسیکه به تو بگوید: اگر يك كلمه بگویی ده تا می شنوی به او بگو: اگر ده كلمه بگویی یکی هم نمی شنوی! و کسیکه ترا شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه میگویی راست میگوئی، من از خدا میخواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه میگوئی دروغ میگوئی، پس من از خدا میخواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهد داد و ناسزا خواهد گفت، تو او را مزده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.»

وَ أَمَّا اللّٰهُوَ فِی الْعِلْمِ؛ فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا مَهَلَتْ، وَ إِتَاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنُّتًا وَ تَجَرِبَةً؛ وَ إِتَاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَ

مُدَّ بِالْإِمْتِيَاظِ فِی مَجْمِيعِ مَا تَمِدُّ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَ أَهْرَبْ مِنَ الْفِتْيَا هَرْبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ مِسْرًا!

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَمَمْتُ لَكَ؛ وَ لَا تَفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِي؛ فَإِنِّي امْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ اتَّبَعِ الْهُدَى.

«و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء پیرس آنچه را که نمیدانی؛ و مبادا چیزی را از آنها پیرسی تا ایشان را به لغزش افکنی (و به زحمت بیانداری) و برای آزمایش و امتحان پیرسی. و مبادا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن (اظهار نظر بدون علم و دانش و یقین در امور به ویژه امور شرعی و دینی) پرهیز همانطور که از شیر درنده فرار میکنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (آبا عبدالله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی میکند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید»

www.ansarolmahdi-ksh.ir

به ملاقات ما بیایید...

